

نظریات ساخت‌واژی هله و اروناف و دستگاه واژگان فارسی

محمدامین صراحی*

چکیده

این مقاله عمدتاً مطالعه‌ای در راستای ساخت‌واژه زایشی است که در آن ضمن معرفی نظریات ساخت‌واژی دو تن از پیشگامان این مکتب، یعنی هله و اروناف به تحلیل دستگاه واژگان زبان فارسی در چارچوب نظریات فوق می‌پردازد. برای انجام این تحقیق، هزار واژه از گونه‌های گفتاری و نوشتاری زبان فارسی از منابع گوناگونی جمع‌آوری و در چارچوب نظریه‌های دو نظریه‌پرداز فوق بررسی شدند. در استدلال‌های این تحقیق از حضور بن‌های فعلی در اشتقاق، شیوه اشتقاق اصوات و زبایی افراطی برخی از وندها استفاده شده است. مقاله حاضر با ارائه مواردی از زبان فارسی در رد نظریه تکواژ بنیاد هله نتیجه می‌گیرد، اگرچه نظریه واژه بنیاد اروناف نظریه‌ای صائب‌تر است؛ اما از نظر ویژگی‌های قواعد واژه‌سازی از دید اروناف، مطابقت کامل با دستگاه واژگان فارسی را نشان نمی‌دهد.

کلیدواژه: ساخت‌واژه زایشی، دستگاه واژگان، زبان فارسی، هله، اروناف.

ساخت‌واژه بخشی از علم زبان‌شناسی است که به مطالعه ساختار درونی واژه‌ها در زبان می‌پردازد و هدف آن ارائه نظریه‌ای است که بر اساس آن بتوان ساختار واژگانی تمامی زبان‌ها را توصیف و تحلیل کرد (ینسن، ۱۹۹۰: ۱؛ کاتامبا و استونهام، ۲۰۰۶: ۳؛ مک کارتی، ۲۰۰۲: ۱؛ بوئیچ، ۲۰۰۷: ۱). به سخن دیگر، ساخت‌واژه زیرمجموعه‌ای از علم زبان‌شناسی است که به بررسی چگونگی ساخت واژه‌ها و ارزش‌های نحوی، آوایی و واژگانی آن‌ها در ساختارها و کاربردهای مختلف آن می‌پردازد (ماتیوس، ۱۹۹۱: ۳). این علم در درون خود به شاخه‌های متعددی همچون صرف واژگانی^۱، ساخت‌واژه تصریفی^۲ و اشتقاقی^۳ تقسیم می‌شود. افزون بر این، هر مکتب خاص زبان‌شناسی در پی ارائه چهارچوب نظری خود از ساخت‌واژه است.

در قرن ۱۹ و با ظهور زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و علم فقه‌الغته، واژه در تحقیقات زبان‌شناسانه اهمیتی ویژه یافت به طوری که طبقه‌بندی زبان‌ها به صرفی، پیوندی^۴، منفرد^۵ و چند ترکیبی کلاً در قالب بررسی ساختار واژگانی آن‌ها صورت گرفت. در ابتدای قرن بیستم و با ظهور مکتب زبان‌شناسی ساختگرا مرکزیت رایج واژه از رونق افتاد؛ زیرا ساخت‌گرایان هنوز سنگ محک تجربی برای تعریف واژه در دست نداشتند، هرچند تکواژ را به‌عنوان کوچک‌ترین واحد معنی‌دار زبان تعریف کرده و در توضیحات زبانی از آن بهره می‌جستند. با ظهور مکتب زبان‌شناسی زایشی - گشتاری در ابتدا مرکزیت از آن نحو بود و بقیه مقولات زبانی در ارتباط با آن تبیین می‌شد. در مدل اولیه دستور زایشی بخش مستقلی به‌عنوان ساخت‌واژه وجود نداشت و انواع تکواژگونگی حاصل و نتیجه قواعد واجی بود و جنبه‌های دیگر ساخت‌واژه مانند اشتقاق و تصریف حاصل اعمال قواعد و گشتارهای نحوی در نظر گرفته می‌شد. در این نظریه، ساخت‌واژه تصریفی قسمتی از بخش واجی محسوب می‌شد و ساخت‌واژه اشتقاقی حاصل اعمال گشتارهای نحوی بر ژرف‌ساخت بود و حتی کلمات مرکب نیز

- 1-lexical morphology
- 2-Inflectional morphology
- 3-Derivational morphology
- 4-Agglutinating
- 5-Isolating



حاصل اعمال گشتارها بر جملات زیرساختی در نظر گرفته می‌شدند. به سخن دیگر، تمامی پدیده‌های ساخت‌واژی تحت فرمان گشتارهای نحوی و واجی قرار داشتند. با گسترش دستور زایشی، ضرورت پرداختن به دستگاه واژگان مستقل و مجزا از دستگاه نحو ضروری می‌نمود. در ابتدا تصور می‌شد دستگاه واژگان صرفاً دربردارنده عناصری ساده به نام واژه است؛ درحالی‌که امروزه اعتقاد بر این است که دستگاه واژگان نظام داخلی پیچیده‌ای دارد و پدیده‌های مختلف و متنوعی را دربر می‌گیرد. در نظریات بعدی زایشی و در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی نیز دستگاه واژگان جایگاهی اساسی در تحلیل‌های نحوی پیدا کرد (کوک، ۱۹۸۸: ۲۸).

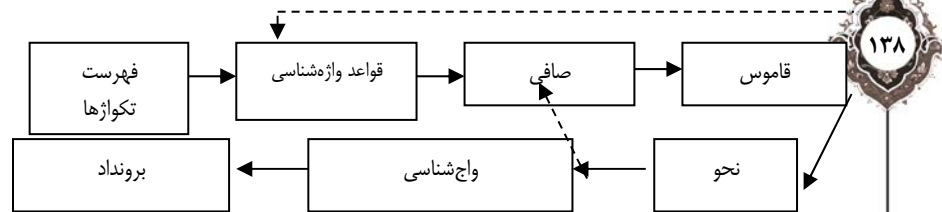
چامسکی (۱۹۷۰) با انتشار مقاله «ملاحظات در باب اسم سازی» نقطه عطفی را در روند مطالعات ساخت‌واژی در قالب دستور زایشی پدید آورد. با انتشار این مقاله توجه زبان‌شناسان از قواعد گشتاری به مقولات پایه، به‌ویژه دستگاه واژگان معطوف شد. اهمیت این مقاله برای ساخت‌واژه آن بود که برای اولین بار نیاز به نظریه مستقلی برای ساخت‌واژه اشتقاقی را خاطر نشان می‌کرد؛ یعنی نظریه جدید ساخت‌واژه زایشی. چامسکی اسم‌های مشتق را از اسم مصدر جدا و آن‌ها را نه حاصل عملکرد گشتارهای نحوی، بلکه درون بخش مستقل واژگان فرض کرد. وی روابط واژگانی واحدهای درون واژگان را با قواعدی تحت عنوان قواعد حشو توضیح داد.

هله (۱۹۷۳) که به همراه چامسکی در معرفی و پیشنهاد واج‌شناسی زایشی نقش مؤثری داشت، قالب نظری منسجم و تقریباً کاملی را برای بررسی و مطالعه نظام واژگان ارائه داد. الگوی وی تکواژ را واحد بنیادین نظام واژگان فرض می‌کند و به همین دلیل است که قالب نظری او با ساخت‌واژه تکواژ بنیاد شناخته می‌شود. گفتنی است، این نظریه معایب و محاسنی دارد که به آن خواهیم پرداخت. نظریه دیگر از آن مارک اروناف (۱۹۷۶) است که در واقع تبلور نظریات و پیشنهادهای گوناگونی است که تا آن زمان از سوی زبان‌شناسانی چون هله، سیگل و جکنداف درباره نظام واژگانی ابراز شده بود (اسکالیس، ۱۹۸۴: ۳۷). تفاوت اساسی نظریه اروناف با هله در آن است که وی واژه را اساس چارچوب نظری خود معرفی کرده است. در قسمت‌های بعدی این مقاله هر دو نظریه به تفصیل معرفی خواهند شد. هدف اصلی این مقاله نیز آن است که نشان دهد کدام‌یک از نظریات فوق با نظام واژگانی زبان فارسی سازگارتر است.



۱-۱. الگوی نظری هله

هله (۱۹۷۳) معتقد بود اگر دستور نمایش صوری، دانش گویشوران زبان است، باید بخشی از آن به واژگان و قواعد ساختاری آن اختصاص داشته باشد؛ زیرا گویشوران بر اساس دانش ذهنی خود می‌دانند که چه واژه‌هایی به زبان آن‌ها متعلق است (مثلاً واژه کوشش، واژه‌ای فارسی است؛ اما واژه * دوش جزو واژگان فارسی نیست). واژه‌ها از ساخت درونی برخوردارند (مثلاً واژه سرکارگر از سر+کار+گر ساخته شده است)، و این ساخت درونی ناشی از ترتیب قانونمند و منسجم تکواژهای تشکیل‌دهنده آن واژه است (سرکارگر درست است؛ ولی * کارسرگر صحیح نیست). به عبارت دیگر، هله (۱۹۷۳) اعلان نمود که یک نظریه دستوری بایستی پاسخی مناسب برای چگونگی کدگذاری واژه‌های موجود در زبان، چگونگی ترتیبی که واژه‌ها در یک واژه ظاهر می‌شوند، و ویژگی‌های اصطلاحی و غیرقابل پیش‌بینی واژه‌ها ارائه نماید. بر اساس مشاهداتی از این دست بود که هله الگوی خود را به شرح مندرج در نمودار زیر عرضه نمود:



نمودار ۱. الگوی هله (۱۹۷۳)

در این الگو، بخش اول شامل فهرستی از تکواژهاست که عنصر اساسی واژگان را تشکیل می‌دهد. پیش‌فرض هله در ارائه طرح خود این بود که واژگان شامل مجموعه‌ای از تکواژهاست که به وسیله قواعد واژه‌سازی به هم پیوند می‌خورند. این قواعد به صورت تولید افراطی^۱ عمل می‌کنند؛ یعنی هم واژه‌های موجود در زبان و هم واژه‌های غیر موجود و بالقوه یعنی خلأهای اتفاقی^۲ را تولید می‌کنند. اعضای این مجموعه در بردارنده مجموعه‌ای از اطلاعات مهم نحوی آوایی و معنایی نیز هستند.

1-overgenerate
2-accidental gap

هر یک از تکواژهای زبان نیز نشانه مقوله دستوری خود را به همراه دارند؛ مثلاً اینکه واژه خور نشان فعل و کلمه سیب نشان اسم را با خود دارند. وندها نیز در این بخش جای دارند؛ ولی نشان مقوله دستوری به همراه ندارند:

(۱) [خانه] اسم؛ [باز-] پیشوند؛ [خوب] صفت؛ [- مند] پسوند؛ [خور] فعل

بخش دوم الگو شامل قواعد واژه‌سازی است که وظیفه آن‌ها تعیین ترتیب صحیح قرارگرفتن تکواژها در کنار هم است. بر اساس الگوی هله، قواعد واژه‌سازی هم بر واژه‌ها و هم بر ستاک‌ها عمل می‌کنند و وندهای موجود درون فهرست تکواژها را با آن‌ها پیوند می‌زنند. وظیفه دیگر بخش قواعد واژه‌سازی آن است که مقوله نحوی برونداد قواعدی را که بر ستاک‌ها عمل می‌کنند تعیین و در ترکیب وندها با واژه‌های زبان مقوله نحوی عضوهای درونداد و برونداد را معلوم نمایند.

(۲) [کن (ستاک)+ - ش] اسم؛ [دید (فعل)+ - آر] اسم؛ [آب (اسم)+ - ی] [

صفت.

دیگر آنکه برخی قواعد واژه‌سازی باید اطلاعات معنایی خاصی را اضافه کنند؛ مانند پسوند انگلیسی hood که اسم ذات را به اسم معنی تبدیل می‌کند. قواعد واژه‌سازی ضمن تولید واژه‌های صحیح زبان باید بتوانند از تولید واژه‌های مغایر با قواعد واژه‌سازی جلوگیری کنند؛ مثلاً این قواعد کلمه سرکارگر را تولید می‌کنند؛ ولی از تولید* کارسرگر جلوگیری می‌نمایند. اعمال این قواعد بیانگر این نکته است که تمامی فرایندهای واژه‌سازی قاعده‌مند و منظم‌اند و قاعده‌ای مشخص به نام قواعد واژه‌سازی وظیفه تولید واژه‌ها را با قواعدی منظم به‌عهده دارند؛ اما قواعد واژه‌سازی از عهده تولید تمامی واژه‌ها با قواعدی یکسان و منظم بر نمی‌آیند و بسیاری واژه‌هایی که ساخت آن‌ها از این قواعد مستثناست؛ یعنی در ساختار آن‌ها ویژگی‌هایی خاص دیده می‌شود که قواعد عام واژه‌سازی جوابگوی آن‌ها نیست. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

• ویژگی‌های خاص معنایی

به مثال‌های زیر توجه نمایید:

(۳) الف) سنگ‌شکن، قندشکن، فندق‌شکن، هیزم‌شکن

ب) کوشش، کنش، جهش، خورش

اسامی گروه الف از ترکیب اسم + بن مضارع ساخته شده‌اند. این ترکیب معمولاً دال بر اسم آلت است. سه ترکیب اول همه این مفهوم را تأیید می‌کنند؛ اما واژه چهارم اگرچه مطابق قاعده ساخته شده، از نظر معنا با بقیه هماهنگ نیست و برکننده کار دلالت دارد. در دسته ب نیز واژه چهارم اگرچه با قاعده‌ای یکسان ساخته شده، بار معنایی خاصی را به دوش می‌کشد که آن را از بقیه مجزا می‌کند.

• ویژگی‌های خاص آوایی

این ویژگی را می‌توان در ساخت فعل امر فارسی مشاهده کرد که از افزودن پیشوند (be-) به بن مضارع ساخته می‌شود. روند غالب چنین است که واکه پیشوند تحت فرایند همگون‌سازی، که البته اختیاری است، با واکه ستاک به کاررفته در ترکیب همگون می‌شود:

ب+گیر => [begir] or [bigir] بگير (۴)

ب+گو => [begu] or [bugu] بگو

البته بن‌هایی هم وجود دارد که در آن‌ها همگون‌سازی رخ نمی‌دهد:

(Δbe + kuš => [bekuš] but *[bukuš])

be + xan => [bexan] but *[baxan])

• ویژگی‌های خاص واژگانی

این دسته ویژگی‌های خاص در مثال‌های زیر قابل مشاهده است:

(۶) الف) کن، کننده، کنش، بکن؛ زن، زننده، زنش، بزنی؛ آرا، آراینده، آرایش، بیارای،

ب) کوش، *کوشنده، کوشش، بکوش؛ فرما، *فرماینده، فرمایش، بفرمای؛ رو، *رونده، روش، برو؛

ج) پز، پزنده، *پزش، بپز؛ شکن، شکننده، *شکنش، بشکن؛ خز، خزنده، *خزش، بخز؛



(د) لیس،* لیسنده،* لیسش، بلیس؛ گری،* گرینده،* گریش، بگری؛ خواب،* خوابنده،* خوابش، بخواب.

در مثال‌های دسته «الف» ساخت‌های به‌دست‌آمده همه صحیح هستند. در گروه «ب» ردیف دو صحیح نیست. در گروه «ج» ردیف سه صحیح نیست و در گروه «د» ردیف‌های دو و سه غلط است. اگرچه اساس اشتقاق همه آن‌ها بن مضارع است، لغاتی خاص هیچ‌گاه در دو ساخت ظاهر نمی‌شوند و به گفته اسپنسر (۱۹۹۱: ۷۶) جزو خلأهای اتفاقی و واژگان بالقوه زبان فارسی محسوب می‌گردند. اگر بخواهیم هر یک از این ویژگی‌ها را در دستور نشان دهیم و کنار هر واژه عنوان استثناء را حک کنیم، این خود عیب و نقص آن دستور محسوب می‌شود؛ به‌طوری‌که نه‌تنها با شم زبانی گویندگان منافات دارد، بلکه با اصل مهم اقتصاد زبانی نیز هماهنگ نیست. هله برای حل این موضوع بخش صافی را ارائه می‌کند که وظیفه دارد اطلاعات معنایی، آوایی و واژگانی غیرقابل‌پیش‌بینی را اضافه و خلأهای اتفاقی را با علامت منفی درج واژگانی علامت‌گذاری کند. همچنین از ورود واژه‌هایی به قاموس که هرگز تجلی روساختی ندارند جلوگیری نماید؛ به‌عنوان مثال، * دوش اگرچه مطابق قواعد واژه‌سازی شکل گرفته، ولی هیچ‌گاه در روساخت ظاهر نمی‌گردد.

آنچه از صافی بگذرد واژه‌های قاموس را تشکیل می‌دهد که در واقع تمام صورت‌های واژگانی موجود یک زبان در آنجا فهرست شده و شامل آن دسته از واژه‌هایی است که بدون تغییر از صافی گذشته‌اند؛ مانند دسته الف در مثال (۵) و همچنین آن‌هایی که در صافی ویژگی خاصی دارند؛ مانند واژه خورش یا هیزم‌شکن.

۱-۲. قواعد واژه‌سازی

هله قواعد واژه‌سازی را به دو دسته متمایز تقسیم می‌کند: دسته اول بر ستاک‌ها اعمال می‌شوند تا واژه‌هایی به وجود آورند که از یک بن به همراه تکواژی دیگر ساخته شده‌اند و دسته دوم بر واژه‌ها عمل می‌کنند. مثال زیر این تمایز را در زبان فارسی نشان می‌دهد:

(۷) دو + نده ← دونده، دونده + ی ← دوندگی
 آرا + ش ← آرایش، آرایش + گر ← آرایشگر
 دوز + نده ← دوزنده، دوزنده + ی ← دوزندگی

هله بیان می‌کند که قواعد واژه‌سازی وظایف زیر را به عهده دارند:
الف) تعیین چگونگی ترتیب و توالی تکواژها به هنگام ساخت واژه تا توالی صحیحی چون سرکارگر از توالی غیردستوری* کارسرگر جدا شود.

ب) این بخش با مثال‌های زیر مشخص می‌شود:

- مشخص نمودن طبقه تکواژ پایه در ترکیب، مانند:

[هنر] اسم + [مند] پسوند ← هنرمند

- مشخص کردن مقوله نحوی برونداد یک قاعده واژه‌سازی، مانند:

[هنر] اسم + [مند] پسوند ← [هنرمند] صفت

- مشخص کردن مرز تکواژها در ترکیب، مانند:

[کن + ش] اسم

- افزودن اطلاعات خاص معنایی که در زمانی کاربرد دارد که ویژگی‌های معنایی برونداد ترکیب با ویژگی‌های معنایی پایه ترکیب یکسان نباشد؛ به‌عنوان مثال می‌توان به پسوند hood انگلیسی اشاره کرد که ضمن حفظ مقوله نحوی پایه، خصیصه معنایی واژه را از ذات به معنا تغییر می‌دهد:

[راننده]- معنا + ی ← [رانندگی] + معنا، اسم؛

[گوینده]+ ی ← [گویندگی] + معنا، اسم

هله در الگوی خود تمایزی بین ساخت‌واژه تصریفی و اشتقاقی قائل نمی‌شود. به نظر او فهرست تکواژها، هم وندهای تصریفی و هم وندهای اشتقاقی را شامل می‌شود و ظاهراً قواعد واژه‌سازی در هر دو مورد به‌طور یکسان عمل می‌کنند؛ از این رو به نظر می‌رسد باید در فهرست تکواژها، طبقه وندهای تصریفی را نیز از وندهای اشتقاقی جدا کرده و نشان دهیم.

۸) [مرد] + [ها] پسوند تصریفی؛ [بین] + [نده] پسوند اشتقاقی

این بدین معنی است که هله تمام ساخت‌واژه را اعم از تصریفی و اشتقاقی درون واژگان می‌داند؛ در صورتی که اروناف اشتقاق را حاصل قواعد واژه‌سازی و تصریف و واژه‌بست‌ها را درون نحو قلمداد می‌کند. این در حالی است که اندرسون (۱۹۸۲: ۵۸۷) ضمن ردّ ادعای تصریف به‌صورت تکواژ، آن را فرایندی صرفی- نحوی دانسته و



معتقد به نظریه ساخت‌واژه غیر متمرکز^۲ است و اظهار می‌کند که قواعد نظام تصریف بعد از نحو و در بخش واجی اعمال می‌گردند. به عبارت دیگر، اندرسون همانند واژگانی‌ها ساخت‌واژه اشتقاقی را در واژگان می‌بیند و در مورد آن الگوی واحد و آرایش^۴ را پیشنهاد می‌کند؛ اما از سویی نظریه واژگانی افراطی را رد کرده و اصولاً جنبه‌های تصریف را نحوی می‌داند.

در الگوی هله، قواعد واژه‌سازی برخلاف قواعد آوایی قدرت بیشتری دارند و در خلال اشتقاق می‌توانند به دو بخش قاموس و واج‌شناسی رجوع کنند؛ به عبارت دیگر برگشت^۵ بین قواعد و قاموس وجود دارد که امکان دسترسی قواعد را به واژه‌ها ممکن می‌سازد؛ یعنی برخلاف نظریه معیار ویژگی مهم طرح هله این است که یک صورت زبانی می‌تواند پس از اعمال قواعد واجی برگردد و تحت فرآیند ساخت‌واژی که اکنون شرایط ساختاری آن را داراست قرار بگیرد. حال باید دید چرا و چگونه قواعد واژه‌سازی به قاموس رجوع می‌کنند. مطابق الگوی هله، قواعد واژه‌سازی دو دسته‌اند: دسته‌ای بر ستاک‌ها و دسته دیگر بر واژه‌ها اعمال می‌شوند. این قواعد دسته دوم هستند که ناچار به رجوع به قاموس هستند؛ زیرا در فهرست تنها تکواژها حضور دارند؛ مثلاً واژه ساخت‌گرایی را در نظر بگیرید که در سطح اول تحلیل ساختار درونی [ساخت‌گرا+ - ی] است. بر اساس قواعد دسته دوم، این واژه از ترکیب اسم+ - ی ساخته شده است؛ اما واژه ساخت‌گرا واژه‌ای مشتق است و در فهرست تکواژها حضور ندارد، بلکه از صافی رد شده و درون قاموس قرار گرفته است؛ بنابراین هنگامی که قواعد واژه‌سازی بخواهند بر ساخت‌گرا عمل کنند، ناچارند به قاموس رجوع نمایند. بدیهی است اگر واژه ذخیره‌شده ویژگی‌های خاص معنایی داشته باشد این ویژگی به واژه تازه مشتق شده نیز منتقل می‌شود؛ مثلاً چون واژه ساخت‌گرا ویژگی خاصی در حوزه علم زبان‌شناسی دارد، واژه ساخت‌گرایی نیز همان ویژگی را دارد.

۱-۳. قاموس و درج واژگانی

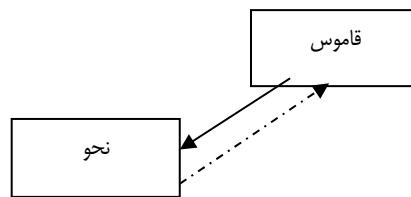
همان‌طور که قبلاً گفته شد شکل‌های مختلف تصریفی یک واژه همه در قاموس نباشته می‌شود؛ اما مشکل اینجاست که شکل صرفی مناسب یک واژه به واسطه



ساختار نحوی جمله مشخص می‌شود و نمی‌توان پیشاپیش آن را حدس زد؛
به‌عنوان مثال در جمله‌ای مانند:
(۹) همه بچه‌ها خوابیده‌اند

اضافه شدن پسوند ها و صورت تصریفی فعل از ساخت نحوی جمله ناشی است. راه‌حل هله آن است که به هنگام درج واژگانی، همه شکل‌های یک واژه ظاهر شده و آنگاه صورت‌هایی که با توجه به اطلاعات مندرج در ساخت نحوی مناسب نیستند با فرایند خاصی حذف می‌شوند؛ مثلاً جمله فوق در واقع به صورت زیر ظاهر و صورت‌های زائد و غیر صحیح حذف شده است:

(۱۰) همه بچه/ بچه‌ها خوابیده است/ اند. به نظر می‌رسد این مشکل را به نحو دیگری نیز می‌توان حل کرد. همان‌طور که قواعد به قاموس و نظام آوایی دسترسی دارند، می‌توان راهی را در نظر گرفت که قبل از مرحله درج واژگانی و خروج واژه از قاموس، اطلاعات مندرج در ساخت نحوی را در نظر داشت تا به حضور تمام فرم‌های تصریفی یک واژه نیاز نباشد. با چنین فرضی ارتباط قاموس با نحو- که در الگوی هله یک طرفه و از قاموس به نحو است- باید دوجانبه و دوطرفه تلقی شود:



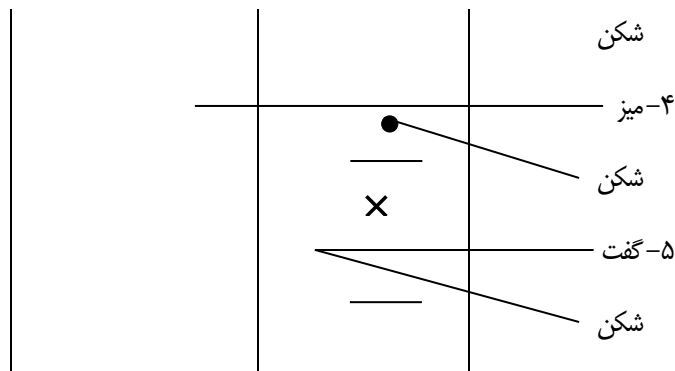
نمودار زیر خلاصه‌ای از عملکرد الگوی هله را در مراحل مختلف اشتقاق نشان

می‌دهد:

قاموس	صافی	قواعد واژه سازی	فهرست تکواژها
←			۱- فندق
←		●	۲- فندق شکن
←	ویژگی خاص معنایی	●	۳- هیزم

×





تحلیل نمودار ۳

۱. فندق واژه‌ای است که قواعد واژه‌سازی و صافی، تغییری در آن ایجاد نکرده و وارد قاموس شده است؛ اما ضرورت دارد که برای ساخت واژه‌های دیگر در فهرست تکواژها موجود باشد.

۲. واژه فندق‌شکن در لیست تکواژها موجود نیست، بلکه فندق و شکن در آن فهرست وجود دارند؛ پس بعد از اعمال قواعد واژه‌سازی، کلمه فندق با شکن ترکیب شده و ماحصل ترکیب یعنی فندق‌شکن بدون آنکه به اضافه کردن ویژگی خاصی نیاز داشته باشد، بدون تغییر از صافی گذشته و به قاموس راه پیدا می‌کند.

۳. واژه هیزم‌شکن نیز برابر با قواعد واژه‌سازی، که در مورد فندق‌شکن اعمال شد ساخته می‌شود؛ اما صافی ویژگی خاص معنایی را که لازم است قبل از ورود به قاموس با این واژه همراه باشد، در کنار آن قرار داده و بعدازاین تغییر این واژه در قاموس جای می‌گیرد.

۴. واژه میزشکن نیز اگرچه ماحصل عملکرد قواعد واژه‌سازی است و ترکیب صحیحی به‌شمار می‌آید، جزو لغات موجود زبان نیست و صافی جلوی ورود آن را به قاموس می‌گیرد.

۵. در آخرین واژه از همان ابتدا قواعد واژه‌سازی جلوی ترکیب را می‌گیرند؛ زیرا این قاعده واژه‌سازی خاص واژه‌ای پایه را در ترکیب راه می‌دهند که نشان طبقه (اسم) دارد.

آنچه در مورد الگوی هله باید بیان داشت، دستاورد آن برای علم زبان‌شناسی است. نوآوری هله پیشنهاد سازوکار مستقلی است تا از طریق آن تولید واژه‌های زبان

صورت گیرد. این ابداع به طرز چشمگیری سبب کاهش گشتارهای گوناگون حل و فصل می‌شود. افزون بر این، نوآوری هله راهی نو برای حفظ تمایز اساسی بین نحو و واژه‌شناسی است. در نحو صحبت از جمله‌های محتمل یا بالقوه نمی‌شود، بلکه جمله یا دستوری است و وجود دارد، یا غیر دستوری است و وجود آن غیرممکن است. حال آنکه در سطح واژگان بخش سومی نیز موجود است و آن واژه‌هایی ممکن و بالقوه‌ای هستند که وجودشان با قواعد واژه‌سازی مغایر نیست؛ اما جزو واژگان موجود زبان نیستند (مثل میزشکن در فارسی یا derival در انگلیسی).

۱-۴. انتقاداتی چند بر نظریه هله

دو اشکال عمده بر نظریه هله در زمینه فهرست تکواژها وجود دارد که یکی کلی و دیگری خاص است. در ایراد کلی وی تکواژ را واحد اساسی الگوی خود فرض می‌کند که این فرض بیشتر با روح زبان انگلیسی همخوانی دارد تا بقیه زبان‌ها؛ زیرا در این زبان در بیشتر موارد تکواژ بر واژه منطبق می‌شود. دیگر اینکه اگر واحد اساسی واژه فرض شود (مانند اروناف)، دایره وسعت و عملکرد این نظریه بیشتر و قالب کار نیز ساده‌تر خواهد شد؛ ساده‌تر از این نظر که وجود فهرست واژگانی کافی خواهد بود و اجباری نیست تا دو فهرست جداگانه داشته باشیم.

۲. الگوی اروناف

بر اساس تعریف ساخت‌گرایان، تکواژ کوچک‌ترین واحد معنادار زبان در یک پاره گفتار محسوب می‌شود (هاکت، ۱۹۵۸: ۱۲۳). اروناف (۱۹۷۶) با تکیه بر مشاهداتی چند اعلام کرد که این تعریف در همه موارد محقق نیست و در واژه‌هایی مانند:

11) gooseberry, blackberry, cranberry

(۱۲) زردآلو، شفتالو، آلبالو، هلو

جزء اول آن‌ها معنی مشخصی نداشته و مشابهتی میان آن‌ها و کلمات هم‌ترازشان در خارج از این ترکیب‌ها دیده نمی‌شود. همچنین وی به مواردی اشاره کرد که تکواژی خاص معانی ثابت و یکسان در اشتقاق ندارد؛ به‌عنوان مثال در زبان فارسی پیشوندهای [باز-] و [بر-] در ترکیب، معانی متفاوتی را به نمایش می‌گذارند:

(۱۳) الف) بازخواست، بازداشت، بازگشت



ب) برآمدن، برافروختن، برداشتن، برخورد، برخوردار، برابر، برداشت بر اساس این مشاهدات، وی مدلی از ساخت‌واژه ارائه داد که در آن واحد تحلیل نه تکواژ بلکه واژه بود و به همین دلیل نظریه وی ساخت‌واژه بنیاد^۶ نامیده شده است. اروناف نیز مانند هله نیاز به بخشی مجزا در دستور را که حاوی قواعد واژه‌سازی باشد، خاطرنشان کرد. وی ضمن توجه صرف به فرایندهای ساخت‌واژی زایا، هیچ اشاره‌ای به تصریف نمی‌کند و در طرح او قواعد واژه‌سازی مسئول اجرای فرآیندهای اشتقاقی هستند. اسپنسر (۱۹۹۱: ۸۲) مهم‌ترین ویژگی‌های مدل اروناف را موارد زیر می‌داند:

الف) قواعد واژه‌سازی تنها بر واژه‌ها و نه تکواژها عمل می‌کنند؛

ب) این واژه‌ها، واژه‌های موجود زبان‌اند، نه واژه‌های محتمل و بالقوه؛

ج) قواعد تنها بر واژه اعمال می‌شوند، نه واحدی بیش از آن مانند گروه و نه واحدی کمتر از آن؛

د) برونداد و درونداد قواعد لزوماً باید به یکی از مقولات نحوی اصلی متعلق باشد. اروناف تکواژگونگی را نه داخل بخش واجی بلکه با قواعد به‌خصوصی به نام قواعد تکواژگونگی^۷ توضیح می‌دهد. در طرح او تکواژهای مقید با هم ترکیب نمی‌شوند، بلکه مجموعه‌ای از قواعد حشو مسئول تحلیل واژه‌های موجود به تکواژهای تشکیل‌دهنده آن‌ها هستند.

در این بین، انتقاد دیگر اروناف بر الگوی هله به دلیل وجود دو فهرست جداگانه تکواژها و قاموس بود. هله اعتقاد داشت قاموس زیرمجموعه تکواژهاست؛ اما اروناف نشان داد این فرض به دو دلیل صحیح نیست؛ نخست اینکه قواعد نه تنها واژه‌های موجود بلکه واژه‌های بالقوه را نیز تولید می‌کنند و دوم آنکه برونداد قواعد واژه‌سازی همیشه از نظر معنایی با درونداد خود هم‌خوانی ندارد؛ پس بالطبع قاموس نمی‌تواند زیرمجموعه تکواژها باشد. به اعتقاد اروناف، نظریه واژه‌سازی در واقع بیان منظم و زایایی است که مطابق با آن واژه‌های جدید شکل می‌گیرند.



1-Word-based morphology

2-allomorphy rules

۲-۱. قواعد واژه‌سازی

در طرح اروناف هر قاعده واژه‌سازی سه وظیفه بر عهده دارد که عبارت است از: الف) تعیین واژه‌هایی که در حوزه عملکرد یک واژه قرار دارند که این امر سبب جلوگیری از تولید واژه‌های محتمل و بالقوه می‌شود؛ مثلاً پسوند [مند] دیگر به کلمه‌ای چون باران اضافه نمی‌شود تا واژه * بارانمند تولید کند. مجموعه واژه‌هایی که به این نحو مشخص می‌شوند، پس پایه آن قاعده خاص تلقی می‌گردند. ب) اعمال دسته‌ای از فرایندهای آوایی بر روی واژه‌های خاصی؛ مثلاً به هنگام اضافه شدن پسوند [-انه] به کلمه بچه حاصل ترکیب تحت فرایند آوایی اضافه کردن واج میانجی گ بین پایه و پسوند قرار می‌گیرد.

(۱۴) بچه + انه = بچه‌گانه

ج) تعیین طبقه نحوی و ویژگی‌های زیر مقوله‌ای واژه برونداد به همراه تعبیر معنایی آن، که با توجه به معنای پایه انجام می‌گیرد.

(۱۵) [هنر (+ معنا)] اسم ← هنر [(+ معنا) + مند] صفت

(۱۶) [سنگ (- معنا)] اسم ← سنگ [(- معنا) + - لاخت] صفت

همچنین اروناف پیش‌فرض‌های زیر را درباره عملکرد قواعد واژه‌سازی معرفی می‌کند:

الف) قواعد فوق از جمله قواعد واژگانی هستند و تنها می‌توانند به مختصات واژگانی نحوی، معنایی و آوایی واژه پایه رجوع کنند؛ اما رجوع به این قواعد در بخش‌های دیگر برای آن‌ها غیرممکن است. ب) قواعد واژه‌سازی یک‌بار برای همیشه عمل می‌کنند؛ یعنی مانند قواعد نحوی نیستند که حضورشان برای تولید هر جمله‌ای ضروری باشد، همینکه واژه‌ای مطابق قواعد شکل گرفت به قاموس منتقل و در آنجا انباشته می‌شود.

ج) تمایز بین وندها و واژه‌ها حفظ شده است و اصولاً وندهای تصریفی خارج از واژگان و درون نحو قلمداد می‌شود. در این الگو وندها یک طبقه زیرتر و به همراه قواعد واژه‌سازی طبقه‌بندی شده‌اند و اساساً ماهیتی متفاوت دارند؛ درحالی که در الگوی هله این تمایز وجود ندارد و وندها و تکواژها به همراه هم در بخش اول الگو جای گرفته‌اند.



۲-۱-۱. محدودیت‌هایی بر قواعد واژه‌سازی

در الگوی هله قواعد قدرت فوق‌العاده‌ای دارند. این قواعد نه تنها واژه‌های موجود زبان بلکه کلمات بالقوه و خلأهای اتفاقی به زبان را نیز تولید می‌کنند و به قاموس و نظام آوایی دسترسی دارند. اروناف این قدرت بیش‌ازحد را محدود و دو دسته از آن‌ها را برای تقلیل قدرت قواعد پیشنهاد می‌کند که بر واژه‌های پایه‌ای درونداد قاعده و بر برونداد قواعد عمل می‌نمایند.

۲-۱-۲. محدودیت بر واژه پایه

همان‌طور که گفته شد، پایه قواعد واژه‌سازی واژه‌ای است که قواعد بر آن‌ها اعمال می‌شود. در این میان، باید محدودیتی وضع شود که از تولید واژه‌های ناصحیح جلوگیری کند. اروناف در این رابطه اعمال سه دسته را ضروری می‌داند.

الف) محدودیت‌های نحوی-معنایی: قواعد واژه‌سازی به اطلاعات واژه پایه نیاز دارند و واژه پایه نیز الزاماً باید جزو یکی از طبقه‌های اصلی واژگانی باشد. اطلاعات لازم طبقه دستوری پایه و مشخصات زیر مقوله‌ای و محدودیت‌های گزینشی گروه اسمی است که هر دو از مشخصه‌های نحوی هستند؛ به‌عنوان مثال پسوند [-گر] چنانچه با اسم ذات همراه شود، اسم حرفه از آن به‌دست می‌آید و حاصل ترکیب آن با اسم معنا صفت است:

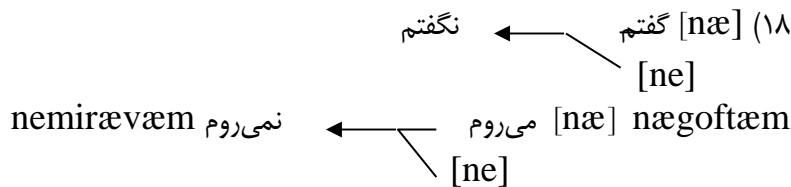
(۱۷) [آهن (- معنا)] + -گر = آهنگر اسم [توان (+ معنا)] + -گر = توانگر

صفت

گفتنی است، در حوزه معنا می‌توان به چند مشکل اشاره کرد؛ مثلاً اضافه شدن پسوند [-آر] در معنی صفت فاعلی و پسوند [-ش] در معنی اسم مصدری، به بن فعل (پرست) دو واژه پرستار و پرستش به وجود می‌آید. استنباط ما از کلمه پرستار به معنی کسی که پرستش می‌کند، نیست؛ حال آنکه در مورد خریدار ارتباط معنایی با پایه برقرار است؛ اما در کلمه پرستش هنوز ارتباط معنایی با تکواژ پایه به قوت خود باقی است. مثال دیگر از این دست پسوندهای [-ی] و [-ین] است که هر دو صفت نسبی می‌سازند. با اضافه کردن این دو به واژه [زر] کلمات زری و زرین به دست می‌آید و با آنکه درونداد هر دو یکی است از نظر معنایی با یکدیگر تفاوت دارند که به این

تفاوت گسیختگی معنایی^۱ می‌گویند؛ حال آنکه اعمال قواعد فوق بر کلمه مس (مسی، مسین) چنین گسیختگی معنایی را به وجود نمی‌آورد؛ از این رو لازم است این ملاحظات معنایی را هنگام اعمال قواعد در نظر داشت و برای آن‌ها قواعدی را وضع کرد.

ب) محدودیت‌های آوایی: ساختار آوایی پایه در بسیاری از موارد، محدودیتی را بر قواعد اعمال می‌کند تا واژه‌های نادرست ساخته نشود. در این زمینه می‌توان به پیشوند نفی فعلی na در زبان فارسی اشاره کرد. این پیشوند با توجه به ساختار آوایی تکواژ پایه، دو تظاهر آوایی [ne] و [næ] دارد. اگرچه هله نیز معتقد است که اطلاعات آوایی واژه پایه برای اعمال قواعد مهم هستند؛ اما نحوه برخورد وی با آنچه اروناف پیشنهاد می‌کند متفاوت است. هله معتقد است هنگام اضافه شدن پیشوند فوق، هر دو تظاهر آوایی آن در روساخت ظاهر می‌شود و سپس طی اعمال فرایند حذف صورت زائد، تنها تظاهر آوایی مناسب باقی می‌ماند.



در مقابل اروناف معتقد است که صورت آوایی پایه از همان ابتدای اشتقاق، محدودیتی را بر قواعد واژه‌سازی اعمال می‌کند که بر اساس آن تنها یکی از دو صورت به همراه کلمه ظاهر می‌شود؛ یعنی از همان ابتدا اگر واژه پایه با ترکیب آوایی [mi-] شروع شود تنها [-ne]، و چنانچه ساخت کلمه پایه غیر از این باشد صورت آوایی (næ) ظاهر می‌شود؛ به عبارت دیگر اروناف مورد فوق و موارد تکواژگونی را تحت عنوان قواعدی به نام قواعد تکواژگونی توضیح می‌دهد و آن‌ها را داخل واژگان جای می‌دهد.

ج) محدودیت‌های واژگانی: یکی از ویژگی‌های نظام واژگانی زبان تمایز میان واژه‌های بومی و واژه‌های قرض گرفته شده است که در تحلیل داده‌های زبانی بسیار تأثیرگذارند؛ مثلاً در زبان فارسی ساخت هجایی، CVCC است که حداکثر خوشه

صامتی پایانی در یک هجا خوشه‌های دوتایی است؛ اما کلمات قرصی/orkestr/ و/lustr/ در زبان انگلیسی ساخت هجایی زبان فارسی را نقض می‌کنند (ثمره، ۱۳۶۴: ۱۳۰). مشخص کردن این واژه‌ها با مشخصه [- بومی] توضیح ناهمگونی آن‌ها را با ساخت هجایی سهل‌تر می‌کند. نشان کردن واژه با مشخصه [+/- بومی] در نظام واژگانی نیز مهم است و کمک می‌کند به بعضی از استثناهای نظام واژگانی به‌هنگام اعمال قواعد واژه‌سازی توجه شود؛ مثلاً ساخت صفت عالی در فارسی از ترکیب صفت + - ترین به دست می‌آید: خوب (ص + ترین). حال بعضی از واژه‌های قرص گرفته شده عربی مثل اکبر، اعلم یا افضل خود صفت برترین یا عالی هستند. مشخص کردن این واژه‌ها با خصیصه [- بومی] سبب می‌شود به هنگام اعمال قواعد واژه‌سازی، الگوی ساخت صفت عالی- که درباره کلمه‌های اصیل فارسی اعمال می‌شود- بر آن‌ها کاربرد نداشته نباشد. با در نظر داشتن این خصیصه از ساخت واژه‌هایی چون اعلم‌ترین، افضل‌ترین و ... جلوگیری می‌شود.

اکنون نوبت به تشریح محدودیت‌های مثبت و منفی می‌رسد. محدودیت‌های مثبت، که به زایایی قواعد واژه‌سازی مربوط است، تمایل به ترکیب را در هریک از وندها مشخص می‌کند؛ به عبارت دیگر این محدودیت بیان می‌کند هر وندی میل به ترکیب با چه مقوله دستوری را دارد. محدودیت‌های مثبت درون قواعد واژه‌سازی جای داشته و به همراه آن‌ها اعمال می‌شود؛ مثلاً پیشوند نفی در گروه صفتی (AP) را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

(۱۹) قاعده واژه‌سازی افزودن پیشوند نفی (وصفی)

الف: [X] صفت ← [نا- + X] صفت؛ معنا: نا- + X یعنی نه X

ب: صورت واژه پایه: (۱) صفت‌های بیانی ساده، (۲) صفت‌های مشتق مختوم به

(e) (صفت مفعولی)

گفتنی است، تصریح بر محدودیت‌های مثبت سبب نمی‌شود این قاعده بر دیگر واژه‌ها اعمال نشود؛ مگر آنکه آن‌ها را به محدودیت‌های منفی مجهز کنیم که بیان می‌کند قاعده واژه‌سازی بر بعضی از واژه‌ها، که به طبقه واژگانی خاصی متعلق هستند و ساختار خاصی دارند، اعمال نمی‌شود؛ مثلاً پسوند [- نده] در فارسی به معنی انجام دهنده کار (صفت فاعلی) تنها به بن مضارع متصل می‌شود و اضافه شدن آن به بن ماضی صورت غیر دستوری است:

(۲۰) [(نویس) فعل + - نده] صفت؛ * [(نوشت) فعل + نده] صفت
این محدودیت منفی را می‌توان در قالب قاعده زیر بیان کرد:

(۲۱) [(X) + - نده] صفت؛ محدودیت: $x = - \text{past}$

ویژگی دیگری که می‌توان آن را جزء محدودیت‌های منفی قلمداد کرد، به اسم‌هایی مربوط است که از ترکیب بن مضارع + - ه به دست می‌آیند و اسم آلت یا اسم مصدر می‌سازند. باید توجه داشت، اضافه کردن پسوند (- ی) به این اسم‌ها ممکن نیست:

(۲۲) ماله (اسم آلت) ← *مالگی؛ گیره ← *گیرگی

(۲۳) ناله (اسم مصدر) ← *نالگی؛ خنده ← *خندگی

این محدودیت‌ها با سطوح و بخش‌های نحوی و آوایی زبان ارتباطی ندارد و تنها جزء محدودیت‌های مطرح در سطح واژگان است؛ زیرا اضافه کردن پسوند (- ی) به بسیاری واژه‌ها که به (های غیرملفوظ) ختم می‌شوند، ممکن است و صورت‌های دستوری به وجود می‌آورد:

(۲۴) بچه؛ بچگی؛ زنده؛ زندگی؛ چیره؛ چیرگی؛ پاره؛ پارگی

افزون بر این، اضافه کردن (- ی) به اسم‌هایی همانند صورت‌های واژگانی فوق - که از بن ماضی مشتق شده‌اند - نیز ممکن نیست:

(۲۵) دیده؛ *دیدگی؛ گفته؛ *گفتگی؛ نوشته؛ *نوشتگی

حال آنکه اگر واژه مشتق - که پایه اشتقاق جدید قرار می‌گیرد - معنی صفتی بدهد اضافه کردن (- ی) به آن‌ها فرم خوش ساختی به دست می‌دهد.

(۲۶) خورده؛ خوردگی؛ برده؛ بردگی؛ زده؛ زدگی؛ دریده؛ دریدگی؛ شکفته؛ شکفتگی
پدیده فوق را می‌توان در قالب قاعده زیر بیان کرد:

(۲۷) (X) اسم + - ی اسم

این قاعده بیان می‌کند اضافه کردن پسوند (- ی) به اسم مرکبی که از بن فعل و کسره مشتق باشد، ممکن نیست.

۲-۱-۳. محدودیت در برونداد

محدودیت‌هایی که بر برونداد قواعد عمل می‌کنند، به دو دسته معنایی و نحوی تقسیم می‌شوند. با توجه به محدودیت نحوی برونداد، قواعد واژه‌سازی باید به یکی از



طبقه‌های اصلی واژگانی متعلق باشد. فهرست زیر درونداها و برونداهای ممکن در واژه‌سازی را- که از پسوند شکل می‌گیرد- نشان می‌دهد:

(۲۸) صفت ← اسم: پهن ← پهنا؛ فعل ← اسم: کرد ← کردار

اسم ← قید: برق ← برق‌آسا؛ اسم ← صفت: غم ← غمگین

اسم ← اسم: باغ ← باغبان؛ قید ← قید: کم کم ← کم‌کمک

این فهرست نشان می‌دهد که در فارسی پسوند فعل‌ساز وجود ندارد. محدودیت‌های نحوی نیز سبب می‌شود از به وجود آمدن ساخت‌های میانی جلوگیری شود؛ البته ممکن است واژه تولیدشده به تغییر اندکی نیاز داشته باشد تا بتوان آن را در روساخت به‌کار برد. ممکن است واژه به پرداخت نهایی محتاج باشد؛ مانند واژه خانه که قبل از حضور درروساخت به خانگی مبدل می‌شود: [[خانه] اسم + ی] صفت.

گفتنی است، قاموس‌گرایان افراطی^۱ برای رفع نقایصی این‌گونه دودسته قاعده به همراه قواعد واژه‌سازی درنظر گرفته‌اند. این قوانین شامل قواعد تصریفی و قواعد باز تعدیل است. قواعد باز تعدیل خود به دو دسته ترخیم^{۱۰} و تکواژگونگی تقسیم می‌شود. اروناف (۱۹۷۶) در پاسخ به تغییرات و تنوعات واجی که پس از اعمال قواعد در پایه قاعده واجی صورت می‌گیرد و موجب تکواژگونگی می‌شود، به‌جای آنکه آن‌ها را داخل بخش واجی پس از نحو و نتیجه قواعد واجی درنظر گیرد، قواعد تکواژگونگی را مطرح می‌کند که درون بخش واژگان در کنار قواعد واجی عمل می‌کنند. قواعد ترخیم مسئول حذف پاره‌ای از تکواژهایی هستند که مجاور با برخی دیگر از تکواژها قرار می‌گیرند و به همراه قواعد تکواژگونگی، مسئول تعیین صورت واجی واژگانی هستند که در اثر اعمال قواعد واجی به‌وجود آمده‌اند. این قواعد بین خروجی قواعد واژه‌سازی و بخش واجی عمل کرده و مسئول عملیات واجی هستند که در مدل SPE با کمک قواعد واجی انجام می‌شوند. در این میان، اروناف محدودیت‌هایی را در اعمال قواعد تکواژگونگی اعمال می‌کند که موجب می‌شود آن‌ها در مطابقت با تئوری حفظ ساختار^{۱۱} عمل کنند. بر اساس دیدگاه وی، آنچه قواعد واجی را از قواعد تکواژگونگی مجزا می‌کند، همین اصل حفظ ساختار است. خلاصه آنکه محصول

قواعد واژه‌سازی هنوز قابل‌ظهور در روستا نیستند؛ مگر آنکه از قواعد تکواژگونگی و تریخیم رد شوند؛ بنابراین محدودیت‌های برونداد و درونداد قاعده واژی باید به طبقه واژگانی خاص متعلق باشد:

(۲۹) [خوب (صفت) + ی] اسم

همچنین، ساختار درونی ترکیب و مرز عناصر در آن نیز باید مشخص باشد تا اطلاعات لازم برای اعمال قواعد باز تعدیل فراهم شود.

شایان ذکر است، محدودیتی که تعبیر معنایی واژه برونداد را مشخص می‌کند، محدودیت معنایی است. معنای هر واژه بروندادی معنای واژه پایه برونداد است که معنای قاعده واژه‌سازی (وند به کار گرفته شده) نیز به آن اضافه می‌شود. این محدودیت سبب می‌گردد تعبیر معنایی در چارچوب خاص و منظمی صورت گرفته و از آن فراتر نرود؛ به‌عنوان مثال در واژه‌های زیر:

(۳۰) [بی-] + (هنر) [(هنر +) - مند]

تعبیر معنایی با توجه به معنی واژه پایه، یعنی هنر و به همراه تفسیر معنایی وند [بی-] [بدون] و [-مند] [پیشه و اتصاف] صورت می‌گیرد؛ البته باید توجه داشت تفسیر معنی واژه جدید از اجزای آن تا زمانی ممکن است که آن واژه مطابق با قوانین زایا و فعال موجود در مرحله هم‌زمانی شکل گرفته باشد؛ زیرا اصولاً الگوی اروناف به فرایندهای واژه‌سازی اشتقاقی زایا و قاعده‌مند توجه دارد. وی فرایندهای دیگر واژه‌سازی مانند *blending*, *clipping*, *acronym* را در تمامی زبان‌ها از جمله فرایندهای واژی غیرزایا می‌داند.

در پایان این بخش باید گفت اروناف در اثبات واژه بنیاد بودن ساخت‌واژه مواردی چون پس‌سازی^۱، حساسیت برخی از قواعد واجی به ساختار درونی واژه و مهم‌تر از همه ملاحظات معنایی درون یک واژه را به‌کار گرفته که مورد پایانی یکی از مهم‌ترین دلایل وی برای رد الگوی هله بوده است.

۲-۲. انتقاداتی چند بر نظریه اروناف

اگرچه پیشنهادهای اروناف گامی مؤثر برای تکمیل، بالندگی و ارائه نظریه منسجم ساخت‌واژی بوده است؛ اما به‌کارگیری آن در زبان فارسی نیز خالی از اشکال نیست.

1-backformation



بر اساس نظریه وی، واژه پایه در ترکیب حتماً باید به یکی از طبقه‌های اصلی واژگانی متعلق بوده و برونداد ترکیب نیز چنین شرطی دارد. این قسمت از نظریه قابل اعمال به زبان فارسی نیست؛ زیرا در فارسی تکواژهایی وجود دارند که به‌صورت کاملاً زایا و فعال در اشتقاق حاضر می‌شوند؛ بدون اینکه متعلق به طبقه اصلی واژگانی باشند. همچنین جزو واژگانی که تجلی روساختی دارند، به‌حساب نمی‌آیند. این تکواژها بن‌های افعال هستند که هیچ‌گاه در روساخت ظاهر نمی‌شوند و تنها در ترکیب با سایر عناصر واژگانی مشاهده شده و ضمناً نمی‌توان بر آن‌ها نام فعل نیز اطلاق کرد. ترکیبات زیر که مشتق از خروار است، همه با این عناصر ساخته شده‌اند:

(۳۱) بندوبست، زدوخورده، کشمکش، بازپرس، نویسنده، دونده، برچسب، همگرا، واگرا، همساز، گیرا، خوراک، بی‌تاب، فراگیر، فراخور، ناساز، ناشناس، نابود، واگیر، واخواست، ورشکست، پوشاک، قمارباز، بچه‌باز، خندان.

افزون بر این، برونداد ترکیب در زبان فارسی ممکن است به طبقه‌های اصلی واژگانی متعلق نباشد و واژه پایه تنزل طبقه پیدا کرده و در طبقه جانبی‌تر قرار گیرد. توصیف فوق در مورد شکل‌گیری واژگانی صادق است که به اصوات^{۱۳} معروف‌اند و در آن‌ها پایه اشتقاق از مقوله‌های نحوی اصلی؛ اما برونداد آن قواعد خارج از طبقات اصلی واژگانی است:

(۳۲) صفت/اسم + - ا ← صوت (قید): خوشا؛ بدا؛ عجباً؛ دریغاً؛ فریادا

اگرچه در کتب دستور سنتی از آن‌ها به‌عنوان شبه جمله یاد می‌شود؛ اما از نظر واژگانی بدون مقوله نحوی اصلی هستند.

معضل دیگر تحلیل فارسی در قالب نظریه اروناف آن است که برخی از وندها بسیار زایا عمل می‌کنند، با عناصر مختلف واژگانی ترکیب می‌شوند و واحدهای واژگانی متنوعی را تولید می‌کنند؛ این تنوع در انتخاب واژه پایه، شکل‌گیری قاعده‌ای واحد را سخت می‌نماید؛ مثلاً قاعده واژه‌سازی (۳۴) که قبلاً پیشنهاد شد از این دست است که در آن پیشوند نفی و منفی در موارد گوناگونی به‌کار رفته است و با پایه‌های واژگانی مختلف ترکیب می‌شود:

۳۳) نا+ صفت ساده: نادرست، ناروا؛ نا + صفت مرکب: ناکارآمد؛ نا+ بن مضارع: ناساز، ناشناس، ناتوان؛
 نا+ بن ماضی: نابود؛ نا+ صفت مفعولی: ناکرده، ناخورده، نابرده؛ نا+ مصدر: نادیدن، ناگفتن، نارسیدن؛
 نا+ اسم [± معنا]: نامرد، ناکار؛ نا+ اسم مرکب: ناجوانمرد.

۳. نتیجه گیری

همان طور که در نقد نظریه هله بیان شد، این نظریه اساساً مناسب زبان‌هایی است که در آن تکواژ و واژه تقریباً و در اکثر موارد بر هم منطبق هستند. زبان انگلیسی و همچنین زبان فارسی جزو این دسته از زبان‌ها هستند؛ یعنی تحلیل آن‌ها در قالب ساخت‌واژه تکواژ بنیاد میسر؛ اما خالی از اشکال نیست. هر دو این زبان‌ها گذشته از موارد معدودی، پیوندی بوده و اساس واژه‌سازی در آن‌ها بر ترکیب کردن واژه‌ها به کمک کنار هم قرار دادن عناصر واژگانی و وندافزایی است. این عناصر واژگانی، که تکواژها (مقید و آزاد) هستند، مطابق قواعدی به هم افزوده می‌شوند. باید توجه داشت، پیش‌فرض نظریه هله بر اساس تعریف ساخت‌گرایان از مفهوم تکواژ استوار است که در آن تکواژ را کوچک‌ترین واحد معنادار زبان به حساب می‌آورند. آن‌ها تکواژ را بر اساس رابطه یک‌به‌یک صورت و نقش تعریف می‌کنند. با چنین تعریفی از تکواژ مشکل اساسی به زبان‌های تصریفی مربوط است که در آن یک تکواژ حامل مجموعه‌ای از نقش‌ها یا معانی است و مشکل دیگر این است که در زبان انگلیسی مجموعه‌ای از اسم‌های مرکب وجود دارند که به انواع میوه توت اشاره می‌کنند. به عقیده فرِگه (۱۹۷۹) معنی برخی از این اسم‌ها کاملاً ترکیبی^{۱۴} است و معنی کل از سرجمع معنی اجزای آن قابل حصول است؛ اما در این میان اسم مرکب cranberry است که صورت‌ساز (-cran) ضرورتاً باید به معنی واژه چیزی اضافه کند؛ زیرا cranberry نوعی از میوه توت است؛ اما این صورت‌ساز برای گویشوران زبان انگلیسی معنی مشخصی ندارد. درواقع تکواژ cran - درحالی‌که نقش و معنا ندارد، واژه‌ای را از واژه دیگر یعنی berry متمایز می‌کند. به همین علت است که



باید در مفهوم تکواژ به‌عنوان واحدی معنی‌دار تجدیدنظر شود و از آن به‌عنوان سازه‌های واژگانی^{۱۰} و روابط بین صورت‌های واژه‌ها یاد شده و معادل کوچک‌ترین واحد ساختاری واژه قرار گیرد:

gooseberry, blackberry, strawberry, cranberry, (34)
boysenberry

از نظر اروناف اعتراض اساسی به مدل تکواژ بنیاد هله بر اساس داده‌های شماره ۳۳ شکل می‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، تکواژهایی در زبان یا در ترکیب کلمات مختلف وجود دارند که یا معنی نمی‌دهند یا معنی آن‌ها با آنچه در سایر موارد از آن‌ها افاده می‌شود، متفاوت است. در زبان فارسی نیز کلمات و ترکیبات مشتقی وجود دارند که قسمتی از آن‌ها بدون معنای مشخصی است و در دایره واژگانی گویشوران زبان فارسی وجود ندارد؛ مانند واژه‌های:

آلبالو: آلب + آلو: آلب؟

شفتالو: شفت + آلو: شفت؟

پيله‌ور: پيله + ور: پيله؟

ساربان: سار + بان: سار؟

ناقلا: نا + قلا: قلا؟

به‌عبارت‌دیگر، واژه‌های قسمت سوم از نظر معنایی به‌صورت تیره و غیرشفاف هستند. اگرچه ممکن است گفته شود در دوره‌های قدیم‌تر زبان فارسی، تکواژهایی فوق‌معنادار بوده‌اند؛ اما بر اساس دیدگاه اسکالیس (۱۹۸۴: ۵۴) بحث بر سر این نیست که آیا جزیی از واژه در مقاطع پیشین زبان معنادار بوده یا عنصری فعال و زایا در ترکیبات به‌حساب می‌آمده یا نه بلکه وضعیت حاضر واحد واژگانی و تحلیل آن در چارچوب هم‌زمانی قابل توجه است.

فرهنگ وبستر نیز برای واژه‌هایی که اروناف در رد نظریه هله به آن‌ها استناد کرده است، با توجه به پیشینه تاریخی و اطلاعات ریشه‌شناسی معانی مشخصی را معرفی می‌کند؛ بنابراین در مقطع زبانی پیشین شفاف بوده‌اند. فرهنگ وبستر واژه gooseberry را مرکب از goose + berry (غاز + توت) می‌داند که احتمالاً صورت تاریخی آن groseberry است که با واژه grosel شباهت دارد و در

بعضی لهجه‌ها به جای goose پس از این واژه به کار می‌رفته است. واژه groesel نیز از کلمه فرانسوی [grosseille] استخراج شده و معادل آلمانی آن krous beere است. همچنین Boysenberry: قسمت اول این واژه از اسم رادولف بویزن^{۱۶} گرفته‌برداری شده است که مزرعه‌داری بوده که به رشد و نمو و جاگیر شدن این درخت کمک کرد و بنابراین می‌بینیم که اگر بنا بر ملاحظات تاریخی باشد، چنین تکواژهایی بی‌معنی نیستند؛ درحالی‌که اگر ملاحظات تاریخی در کار نبوده و سطح تحلیل ما به مقطع هم‌زمانی منحصر قرارگیرد، این‌گونه کلمات در قالب نظریه تکواژ بنیاد هله توجیه‌پذیر نبوده و اشکالاتی اساسی را پیش روی چنین نگاهی به ساخت‌واژه و دستگاه واژگان قرار می‌دهد.

وضعیت مثال‌های فارسی نیز به همین منوال است. تکواژهایی چون آل-، شفت-، یا پیله- آن‌چنان با واژه پیوند خورده‌اند که دیگر شفافیت خود را از دست داده‌اند یا اگر هم زمانی عنصر زایایی بوده‌اند؛ در مقطع کنونی زبان فارسی زایایی خود را از دست داده‌اند. نتیجه بحث آنکه ایراداتی که اروناف بر نظریه هله می‌گیرد، در زبان فارسی نیز موضوعیت داشته و ترکیبات متعددی هستند که چنین اشکالی به نظریه وی را به نمایش می‌گذارند و می‌توان آن‌ها را به فهرست قبلی اضافه نمود؛ مانند: (۳۵) آبستن، خشایار، پدیدار؛ بزمجه، بزدل، بزخری، بزآوردن؛ خویشاوند، حدادوند، فولادوند،

از نظر معنایی و به‌واسطه ملاحظات تاریخی اجزاء ترکیبات فوق قابل تفکیک است؛ ولی توجیه وضعیت حال حاضر آن‌ها در قالب نظریه تکواژ بنیاد مشکل‌ساز خواهد بود. اشکالاتی از این دست به‌اضافه وجود نارسایی‌های عامی چون وجود دو فهرست واژگان، عدم تفکیک وندها از تکواژها و قدرت بیش‌ازاندازه قواعد واژه‌سازی، تحلیل دستگاه واژگان زبان فارسی مطابق با نظریه هله را با مشکلات جدی مواجه می‌سازد. در نظریه اروناف ایرادات و نارسایی‌های نظریه هله تا حدی برطرف شده است؛ دو فهرست واژگان به یک فهرست کاهش یافته و وندها از واژگان تفکیک گردیده و به همراه قواعد واژه‌سازی طبقه‌بندی شده‌اند. علاوه بر آن، محدودیت‌های متنوع و معقولی بر قواعد اعمال شده تا قدرت بیش از حد آن‌ها را کنترل کرده و از

1-Radulph Boysen

تولید واژه‌های بالقوه جلوگیری شود. مهم‌تر از همه اینکه اساس تحلیل‌های واژگانی واژه فرض شده است و در آن‌ها قواعد واژه‌سازی تنها واژه‌های موجود زبان را تولید می‌کنند.

همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، به‌کارگیری نظریه واژه بنیاد اروناف نیز در زبان فارسی خالی از اشکال نیست. بر اساس این نظریه، واژه پایه در ترکیب حتماً بایستی متعلق به یکی از طبقه‌های اصلی واژگانی بوده و برونداد ترکیب نیز از چنین شرطی برخوردار است. این قسمت از نظریه قابل اعمال به زبان فارسی نیست. بعلاوه، برونداد ترکیب در زبان فارسی ممکن است متعلق به طبقه‌های اصلی واژگانی نبوده و واژه پایه تنزل طبقه پیدا کرده و در طبقه‌ای جانبی‌تر قرار گیرد. توصیف فوق در مورد شکل‌گیری واژگانی که به اصوات^{۱۷} معروف‌اند، صادق است که در آن‌ها پایه اشتقاق از مقوله‌های نحوی اصلی بوده، ولی برونداد آن قواعد خارج از طبقات اصلی واژگانی است و گرچه کتب دستور سنتی از آن‌ها به‌عنوان شبه جمله یاد می‌کند، ولی از نظر واژگانی ترکیبات فوق فاقد مقوله نحوی اصلی می‌باشند.

مشکل دیگر تحلیل فارسی در قالب نظریه اروناف آن است که برخی از وندها بسیار زایا عمل کرده و با عناصر مختلف واژگانی ترکیب می‌شوند و واحدهای واژگانی متنوعی را تولید می‌کنند. این تنوع در انتخاب واژه پایه، شکل‌گیری قاعده‌ای واحد را سخت می‌نماید.

جمع کردن همه این موارد و قید کردن مشخصه زیر مقوله‌ای به همراه ویژگی محدودیت‌های گزینشی برای تک‌تک آن‌ها و جای دادن همه در قالب قاعده‌ای واحد اگر غیرممکن نباشد، کاری بس دشوار است. ولی اینکه آیا نظریات ساخت‌واژی متأخر با روح دستگاه واژگان فارسی همخوانی دارند و یا اینکه باید تغییر و تحولی در آن‌ها ایجاد گردد تا بتوان از آن‌ها در زبان فارسی بهره‌گرفت از حوصله این مقاله خارج و خود می‌تواند موضوع مطالعات بعدی قرار گیرد.

منابع

– ثمره، یدالله (۱۳۶۴)، *آواشناسی زبان فارسی: آواها و ساخت آوایی هجا*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.



- Anderson, S.R. (1982) **Where's morphology?** *Linguistic Inquiry*, 13, 571-612.
- Aronoff, M. (1976) **Word formation in generative grammar**, Cambridge, MA: MIT Press.
- Booij, G. (2007), **The grammar of words: An introduction to morphology**, Oxford: Oxford University Press.
- Chomsky, N. (1965), **Aspects of the theory of syntax**. Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (1970), Remarks on nominalization. In Jacobs and Rosenbaum (Eds.), *Readings in English transformational grammar* (pp.184- 221). Waltham, MA: Blaisdell.
- Cook, V.J., & Newson, M. (1988). *Chomsky's universal grammar: An introduction*. Basil: Blackwell.
- Frege, G. (1980). *Gottlob Frege: Philosophical and mathematical correspondence*. Oxford: Blackwell.
- Halle, M. (1973). Prolegomena to a theory of word-formation. *LI*, 4, 3-16.
- Hockett, C.F. (1958). *A course in modern linguistics*. Macmillan: New York.
- Jensen, J.T. (1990). *Morphology: Word structure in generative grammar*. Amsterdam: John Benjamins.
- Katamba, F., & Stonham, J. (2006). *Morphology*. New York: Palgrave.
- McCarthy, A. C. (2002). *An introduction to English morphology: Words, and their structure*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Matthews, P. H. (1991). *Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Scalise, S. (1984). *Generative morphology*. Dordrecht: Foris.
- Spencer, A. (1991). *Morphological theory: An introduction to word structure in generative grammar*. Oxford: Blackwell.

